



ویژه‌نامه بهار الماسی

انتقادی/ کالج هامبر: گواهی نویسندگی خلاق/ دانشگاه تورنتو: طراحی انسان‌محور در طراحی رسانه و اطلاعات/ دانشگاه تورنتو: مهندسی برق. وی شاعر و فعال فرهنگی ایرانی مقیم تورنتو، دارای مدرک مهندسی برق از دانشگاه تورنتو است. وی دوره طراحی رسانه و اطلاعات را در دانشگاه تورنتو گذرانده و همچنین موفق به اخذ گواهی نویسندگی خلاق از کالج هامبر شده است. اولین مجموعه شعر وی با عنوان دختر خرداد در همان سال توسط انتشارات افرا منتشر شد. در سال ۲۰۱۶، بهار به عنوان دستیار کارگردان در تولید تئاتر خروس زری به کارگردانی حسین افشاهی همکاری داشت و نمایشنامه عشق و دیگر هورمون‌ها را نگاشت که

بهار در حال حاضر در مقطع کارشناسی ارشد مطالعات بین‌رشته‌ای با تمرکز بر مطالعات فرهنگی و نظریه انتقادی در دانشگاه آتاباسکا مشغول به تحصیل است. فعالیت‌های فرهنگی و ادبی وی، طیف گسترده‌ای از ترجمه، نگارش و نقد ادبی را شامل می‌شود. در سال ۲۰۱۲ ترجمه زیرنویس مستند تحسین‌شده بازمانده‌ای از ماگادان به کارگردانی عارف محمدی را انجام داد. در سال ۲۰۱۵، او یکی از بنیان‌گذاران کانون تورنتو بود و نقش مؤثری در برگزاری شب‌های شعرفارسی، نمایشگاه‌های کتاب و کمپین‌های کتاب‌خوانی در جشنواره تیرگان ایفا کرد. تحصیلات وی: دانشگاه آتاباسکا: کارشناسی ارشد مطالعات بین‌رشته‌ای: مطالعات فرهنگی و نظریه

بخش نخست: گفتگو درباره ادبیات، فرهنگ و زبان

فرهنگ و جایگاه بینشی - اجتماعی آن را چگونه به بررسی و شناخت ببریم در این جهان چندپاره ذهنی انسان مدرن؟

اسلاوی ژیتک در بخش «سمپتوم» کتاب «عینیت ایدئولوژی» (ترجمه علی بهروزی) برای بررسی و درک فرهنگ و جایگاه ادراکی - اجتماعی آن چارچوب جذابی ارائه می‌دهد. ژیتک استدلال می‌کند که فرهنگ، مانند یک «عارضه» یا «سمپتوم»، درست مکانی است که تناقض‌ها و تنش‌های زیرساختی فاش می‌شوند. «عارضه» ای که ژیتک به آن اشاره می‌کند. ریشه در تعریف مارکس دارد که «سمپتوم» را تجلی بیرونی تناقض‌های پنهان در ساختارهای اجتماعی، به‌ویژه در نظام سرمایه‌داری، معرفی می‌کند. مارکس این مفهوم را در فetišیسم یا بت‌وارگی کالا تبیین کرد؛ در نظام سرمایه‌داری، ارزش کالا اشتباهات یک ویژگی ذاتی تصور می‌شود، در حالی که در واقع نمایانگر ارزش کار انسانی و مناسبات اجتماعی است. لاکان این مفهوم را به حوزه روان‌کاوی برد و «عارضه» را نمود تنش‌های ناخودآگاه فردی و جمعی بازتعریف کرد. یعنی پیام ناخودآگاهی که در قالب‌های نمادین ظاهر می‌شود و تعارض‌های سرکوب‌شده را فاش می‌کند. در نظریه لاکان، عارضه بخشی از ساختار روانی فرد که به‌طور مستقیم به روابط او با زبان، نمادها و نظم اجتماعی مرتبط است. و اما فرهنگ: ژیتک مفهوم «عارضه» را خیلی ظریف به گسست اجتماعی جامعه مدرن پیوند می‌دهد. در جامعه مدرن، نظم اجتماعی به‌طور فزاینده‌ای دچار شکاف و گسست شده است. این تجزیه در لایه‌های فرهنگی و ادبیات به‌وضوح نمایان می‌شود. ژیتک معتقد است که عارضه‌های

موفق به کسب جایزه نمایشنامه‌نویسی محمد یعقوبی شد. بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۷، نقدهای ادبی وی در روزنامه نوآوران و پادکست «واو، حرف ربط» منتشر شد. بهار در سال ۲۰۱۷ با رضا روزبهانی در نگارش مجموعه شعر حروف سربی همکاری کرد که توسط انتشارات داستان به چاپ رسید. وی همچنین در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ به عنوان شاعر مهمان در شب‌های شعر جشنواره تیرگان حضور یافت. در سال ۲۰۱۸، او ترجمه زیرنویس مستند آواز خدا به کارگردانی عارف محمدی را انجام داد و بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۱۹، دو مجموعه شعر دیگر وی با عناوین منظومه بی‌قطر و قد و یک سر و هزار صدا توسط انتشارات سیب سرخ منتشر شدند. در فاصله سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۱ به عنوان داور ادبی در مسابقه ادبی سوی روزن فعالیت کرد و در سال ۲۰۲۱ کانال رشد را در یوتیوب راه‌اندازی کرد که به آموزش زبان فارسی از طریق شعر و موسیقی اختصاص داشت. بین سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲، وی در مقام مشاور در حوزه «همگرایی، تکثر و انصاف» فعالیت کرده و بر نظریه جنسیت و فمینیسم متمرکز بود. علاوه بر فعالیت‌های ادبی، در زمینه توانمندسازی زنان از طریق هنر نقش فعالی داشته و یکی از اعضای فعال شبکه زنان ایران است. همچنین، از اعضای فعال اقدام مشترک تشکل‌های مستقل زنان ایرانی است که با هدف دفاع از حقوق زنان و ترویج برابری جنسیتی فعالیت می‌کند. در پی جنبش زن، زندگی، آزادی، انتشار آثار خود را در ایران به دلیل سانسور متوقف کرد و تمرکز خود را بر ترجمه آثارش به زبان انگلیسی معطوف نمود. وی در حال حاضر مشغول گردآوری اولین مجموعه شعر انگلیسی خود است که انتظار می‌رود تا سپتامبر ۲۰۲۶ به چاپ برسد.

فرهنگی در این تجزیه نقش کلیدی دارند. چون از یک سو، سعی در پنهان سازی تناقض‌ها و شکاف‌های اجتماعی دارند و از سوی دیگر، همین تناقض‌ها را ناخواسته آشکار می‌کنند. به‌عنوان مثال، یک رمان که در ظاهر داستانی سرگرم‌کننده ارائه می‌دهد، در بطن خود می‌تواند تضادهای ناشی از ازم‌گسیختگی هویتی، طبقاتی یا جنسیتی را نشان دهد. این ویژگی به‌خصوص در جوامع مدرن که ارزش‌ها و هنجارهای یکپارچه سنتی را از دست داده‌اند، بیشتر به کار می‌آید. از منظر ژنژک، در جامعه‌ی مدرن، این گسست‌ها تنها در سطح فردی یا اجتماعی باقی نمی‌مانند، بلکه به لایه‌های ناخودآگاه هم نفوذ می‌کنند. افراد در مواجهه با این گسستگی، از طریق فرهنگ، لذتی ناخودآگاه تجربه می‌کنند، که نه تنها فرد را به ایدئولوژی‌های موجود پیوند می‌دهد، بلکه نوعی رابطه دوگانه ایجاد می‌کند؛ هم انتقاد از گسست‌های جامعه و هم تسلیم به آن‌ها. بنابراین از دید من فرهنگ مناسب‌ترین درپچه برای واکاوی جامعه مدرن است. چون در جهانی که به هزار و یک دلیل، از جمله ظهور رسانه‌های دیجیتال و اینترنت، تأثیر پلتفرم‌هایی مانند اینستاگرام، پیشرفت‌های سریع فناوری و جهانی‌شدن، دچار چند پارگی شده، فرهنگ راهی برای درک بهتر این گسست‌ها و بررسی عمیق‌تر تنش‌های ساختاری جامعه باز می‌کند.

اهمیت ادبیات در بازتاب زندگی اجتماعی انسان در چیست؟

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، لاکان فرهنگ و به تبع آن ادبیات را عرصه‌ای برای بروز تنش‌های ناخودآگاه در افراد و جامعه می‌داند، جایی که تناقض‌های سرکوب‌شده از طریق زبان نمادین نمایان می‌شوند. از این منظر، ادبیات به‌عنوان آینه‌ای عمل می‌کند که روان انسان و ساختارهای اجتماعی

را بازتاب می‌دهد و پیچیدگی‌ها و مناسبات پنهان را آشکار می‌کند. اما زندگی اجتماعی انسان ابعاد متنوعی دارد که می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون به آن نگریست. آدورنو در کتاب «نظریه زیبایی‌شناسی» نقش ادبیات در بازتاب این ابعاد را از منظر مفهوم «استقلال زیبایی‌شناختی» بررسی می‌کند. به باور او، این استقلال به ادبیات امکان می‌دهد بدون وابستگی به نیروهای خارجی، مانند اهداف سیاسی، فشارهای بازار و غیره، موجودیت یابد و از طریق مضامین، ساختار و فرم خود تناقض‌های اجتماعی را به چالش بکشد. البته دستیابی به این استقلال زیبایی‌شناختی به‌شدت تحت تأثیر توازن قدرت قرار دارد که نحوه دسترسی، دیده‌شدن و آزادی بیان ادبی را رقم می‌زنند. در ایران که بازار ادبیات تحت کنترل شدید سانسور و مداخله دولتی قرار دارد، تفکر مستقل بسیار محدود است. حتی در بازارهای مستقل، رسانه‌های اجتماعی با اولویت‌دهی به لایک‌ها و تعداد فالوورها، اغلب محبوبیت مولف را بر عمق اثر ترجیح می‌دهند. در نتیجه، نویسندگانی که در مناطق حاشیه‌ای با دسترسی محدود به اینترنت زندگی می‌کنند یا نویسندگان دیاسپورا که از ارتباطات ارگانیک با فضا‌های ادبی ایران محروم‌اند، از قضا ممکن است از استقلال بیشتری برخوردار باشند، اما در عین حال، کمتر دیده شوند. که این خود نمایانگر تأثیر مناسبات قدرت در جامعه است که میشل فوکو به‌طور عمیق‌تری به آن پرداخته است. فوکو از قدرت به‌عنوان عاملی صحبت می‌کند که در قالب گفتار و نهادها در جامعه نفوذ کرده و تعیین می‌کند که کدام روایت‌ها شنیده شوند و کدام نه اینجاست که رجوع به ادبیات غیررسمی اهمیت پیدا می‌کند: نامه‌ها، خاطرات، دست‌نوشته‌ها. برای مثال، علیرضا روشن، شاعر و پژوهشگر ساکن آلمان، با استناد به مکاتبات، پاورقی‌ها و دست‌نوشته‌های موجود از دوران

مشروطه، تحلیلی از رابطه جامعه آن دوره با مذهب ارائه می‌دهد که به‌طور قابل‌توجهی با روایات رسمی متفاوت است. پس، صداهای حذف شده در برابر روایت‌های غالب از آن رو که فضایی برای بازنمایی‌های اصیل و بی‌واسطه می‌سازند نباید از دایره‌ی ادبیات کنار گذاشته شوند. ادوارد سعید در کتاب «شرق‌شناسی» در این رابطه می‌گوید که ادبیات به‌طور تاریخی از طریق ایجاد کلیشه‌های تقلیل‌گرایانه از «دیگری»، توازن‌های قدرت را تقویت کرده است و معتقد است که ادبیات توانایی به چالش کشیدن این روایت‌ها را دارد و می‌تواند با افشای سوگیری‌ها و ایجاد فضایی برای بازنمایی‌های واقعی، صداهای حاشیه‌ای را تقویت کند. امیرکلان، نویسنده، مترجم، و پژوهشگر ایرانی-کانادایی که افتخار همکاری با او را داشته‌ام، این دیدگاه سعید را در ارتباط با ادبیات زبان‌های ایرانی به‌طور عملی به کار گرفته است. کلان با به چالش کشیدن کلیشه‌هایی که از طریق چارچوب‌های شرق‌شناسی تحمیل می‌شوند، به گردآوری و بازنمایی تجربیات نویسندگان ایرانی مهاجر و دیاسپورا پرداخته است. این تلاش نه تنها نقدی عمیق بر روایت‌های غالب در ادبیات ایران (چه در داخل و چه در غرب) به شمار می‌آید، بلکه گامی مؤثر در جهت بازسازی و گسترش دامنه سنت‌های ادبی در زبان‌های ایرانی است. او با تأکید بر داستان‌های فراموش‌شده و دیدگاه‌های حاشیه‌ای که پیش‌تر از متن اصلی کنار گذاشته شده بودند، به احیای این صداها و گسترش مرزهای ادبیات زبان‌های ایرانی کمک می‌کند. همچنین، رضا براهنی، نویسنده، شاعر، منتقد ادبی، و مترجم برجسته ایرانی-کانادایی، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های ادوارد سعید، نه تنها روایت‌های شرق‌شناسانه غربی را نقد کرده، بلکه هژمونی‌های داخلی را نیز به چالش کشیده است. او در کتاب «اژدهای هفت‌سر» بازنمایی‌های

تقلیل‌یافته از فرهنگ ایرانی را تحلیل می‌کند و صداهای حاشیه‌نشین را تقویت می‌کند، نشان می‌دهد که چگونه ادبیات می‌تواند با کلیشه‌ها مبارزه کرده و هویت‌ها را تقویت کند. یکی دیگر از عوامل مهم در شکل‌دهی به زندگی اجتماعی انسان، قطعاً هویت اوست. جودیت باتلر در نظریه «پرفورماتیویته» یا اجراگری توضیح می‌دهد که چگونه هنجارهای اجتماعی هویت‌ها را می‌سازند و ادبیات با نمایش شخصیت‌هایی که از این هنجارها تبعیت یا سرپیچی می‌کنند، این ساختارها را یا به چالش می‌کشد یا تقویت می‌کند. به‌عنوان مثال، اشعار فروغ فرخزاد با به چالش کشیدن کلیشه‌های مرسوم درباره زنان، همچون نجابت، فداکاری، تسلیم و انفعال، آنان را به‌عنوان افرادی مستقل و چندبعدی به تصویر کشید یکی دیگر از عوامل مهم، روابط اجتماعی است که میخائیل باختین آن را از دریچه مفاهیم گفت‌وگویی و هترولوگوسیا مورد بررسی قرار می‌دهد. باختین با تمرکز بر تنوع صداها و دیدگاه‌ها در متون ادبی نشان می‌دهد که ادبیات بستری برای گفت‌وگو و تلاقی ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌های گوناگون فراهم می‌کند. محمود خوش‌چهره، پژوهشگر ادبی ایرانی-کانادایی و استاد من، با استناد به نظریات باختین، شعر نیما را به‌عنوان فضایی گفت‌وگومند تحلیل می‌کند. جایی که فرم‌های سنتی ادبیات فارسی با نوآوری‌های مدرنیستی تعامل دارند. با استفاده از مفهوم معماریت باختین، خوش‌چهره نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای شعری نیما تحولات فرهنگی و تاریخی ایران قرن بیستم را بازتاب می‌دهند. در یک کلام، ادبیات به‌عنوان بازتابی از جامعه، می‌تواند تنش‌های پنهان را آشکار کند، ساختارهای قدرت را نقد کند، روابط اجتماعی را به‌عنوان بستری برای تعامل و تضاد تحلیل کند و صداهای حاشیه را تقویت کند..

ویژگی‌های بیانی زبان در کارکردهای ادبی چگونه ارزیابی می‌شوند و نقش زبان را چگونه می‌بینید؟

از دید من، ویژگی‌های بیانی زبان در ادبیات را باید در تعامل زنده و پویا میان صدا، بافت فرهنگی و تفسیر شخصی جست، تعاملی که به زبان امکان می‌دهد فراتر از انتقال صرف معنا، تجربه‌ای عمیق و چندلایه برای مخاطب ایجاد کند. زبان در لایه‌های مختلفی عمل می‌کند و از طریق ترکیب ریتم، ساختار و نمادها، نقشی بنیادین در ایجاد ارتباطی عمیق میان متن و مخاطب ایفا می‌کند. این ویژگی‌ها نه تنها ابزار انتقال معنا، بلکه بستری برای برانگیختن احساسات، ایجاد موسیقی و بازتاب ارزش‌های فرهنگی هستند که در نهایت تجربه‌ای منحصربه‌فرد برای خواننده رقم می‌زنند. برای من، ویژگی‌های بیانی زبان - مانند واج‌ها، واکه‌ها، مکث‌ها، ضرب‌آهنگ‌ها و غیره - نقشی محوری در تجربه خواندن شعر دارد. این عناصر لحن احساسی اثر را تعیین می‌کنند. اغلب پیش از درک کامل معنا، چیزی القا می‌کنند که فرای معنا است. رومن یاکوبسن الگوهای صوتی مثل قافیه، ریتم و واج‌آرایی را صرفاً تزئینی نمی‌داند، بلکه باور دارد که این‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از تأثیر عاطفی و ذهنی یک اثر ادبی هستند. این درست همان نقطه عطفی است که شعر شاملو رقم زد: درک عمیق از آواهای زبان فارسی و بهره‌گیری هنرمندانه از موسیقی ذاتی کلام در شعر سپید. براهنی این تجربه شنیداری را با نظریه «زبانیات» گسترش داد و اصلاً زبان را محور شعر خود قرار داد. او ویژگی‌های صوتی کلمات، مثل صداها، ریتم‌ها و وقفه‌ها، را اغلب به مراتب عمیق‌تر از معنای صریح تجربه احساسی و روانی می‌دانست و باور داشت که شعر با موسیقی زبان آغاز می‌شود و ترتیب صداها و سکوت‌ها می‌تواند پیش از آنکه معنا به‌طور کامل فهمیده شود، احساسات

و تصاویر را برانگیزد. همان‌طور که احتمالاً در شعر من مشخص است من عمیقاً اینجا با او هم‌نظرم. از نظر او، تمرکز بر جنبه‌های آوایی و ریتمیک زبان به شاعران اجازه می‌دهد تا از اشکال و ساختارهای سنتی رهایی یابند و آثاری خلق کنند که در سطحی عمیق‌تر و غریزی‌تر با خواننده ارتباط برقرار کنند. مثل شعر زبان در غرب، براهنی رابطه بین صدا و معنا را سیال و پویا می‌دانست و هر شعر را به تعاملی پیچیده از شنیداری و فکری می‌دید اما من در عین حال عمیقاً به ضرورت فضای تفسیر فردی در اثر باور دارم. از نظر من ارزش واقعی یک اثر ادبی در بسط پذیری آن است. ژاک دریدا بر سیالیت ذاتی زبان تأکید داشت و معتقد بود که معنا ثابت نیست، بلکه از طریق تعامل پویا میان متن، نویسنده و خواننده پدیدار می‌شود. بنابر این، درست است که ناخودآگاه شاعر بر صداها و ساختارهای زبان تأثیر می‌گذارد، اما پیش‌زمینه فرهنگی و تجربیات شخصی خواننده در نهایت شکل‌دهنده نحوه تفسیر این عناصر هستند. در یک فرهنگ مشترک، صداها و نمادهای خاص معانی تثبیت‌شده‌ای دارند که تا حدی برای شاعر و خواننده مشترک است. مثلاً، ریتم‌ها یا تکرار واج‌های مشخص ممکن است حس شادی یا اندوه را برانگیزد و متن را به ناخودآگاه جمعی یک جامعه پیوند می‌دهند. نظریه نشانه‌شناسی سوسور دقیقاً توضیح می‌دهد که چگونه زبان مثل یک سیستم نشانه‌ای عمل می‌کند که در آن معنا از رابطه بین دال (صدا یا نماد) و مدلول (مفهوم) ناشی می‌شود. شعر احمدرضا احمدی نمونه بارز این اتفاق است. استفاده او از تصاویر سورئال و انتزاعی، خوانندگان را دعوت می‌کند تا تخیل خود را به کار گیرند و در فضایی نوستالژیک و سانتیمانتال به موضوعات هستی‌شناسانه بپردازند. ریتم و صدای روان او عمق عاطفی متن را تقویت می‌کند و لایه‌های نمادین و فرهنگی اغلب

گسسته او را پیوسته‌تر جلوه می‌دهد. به همین دلیل است که من معتقدم شعر را نمی‌توان واقعا ترجمه کرد. وقتی زبان از بافت فرهنگی خود جدا می‌شود، تمام عناصر آوایی و اشارات فرهنگی خود را از دست می‌دهد. اگرچه شعر بدون این جوانب هم ممکن است همچنان جذابیت مفهومی و احساسی داشته باشند، اما بدون بعد زبان و چارچوب‌های فرهنگی و تاریخی که به آن‌ها معنا می‌بخشند، بسیاری از عمق تفسیری آن حذف می‌شود. یکی دیگر از جنبه‌های مهم ویژگی‌های بیانی در ادبیات که هنوز به آن نپرداخته‌ام، فرم و ارتباط عمیق آن با بافت فرهنگی و تفسیر فردی است. کامیل پاگللیا، نویسنده و منتقد فرهنگی آمریکایی، با الهام از دوگانه‌ی آپولو و دیونوس نیچه دیدگاهی جذاب برای درک تاثیر فرهنگ بر فرم ارائه می‌دهد. پاگللیا استدلال می‌کند که سنت‌های ادبی شرقی اغلب ماهیت چرخه‌ای (دیونوسی) دارند و که نوزایی، درهم‌تنیدگی و یگانگی طبیعت را تداعی می‌کند. اما سنت‌های غربی یک ساختار خطی را دنبال می‌کنند که در نقطه‌ای به اوج می‌رسد و بعد دوباره فرود می‌آید. پاگللیا این ساختار را بازتابی از فرهنگی منظم، مبتنی بر علیت و فردگرایی در غرب می‌داند. تحلیل دیدگاه او درباره‌ی ادبیات شرق و تطبیق آن با قالب‌های شعر سنتی فارسی جای بحثی گسترده دارد که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. تنها به این اشاره بسنده می‌کنم که سیر تحول شعر سنتی فارسی به شعر نیمایی، که به ساختارهای غربی نزدیک‌تر است، هم‌زمان با ظهور مدرنیسم در ایران شکل گرفت و در طول زمان، به تناسب پذیرش مدرنیسم در جامعه، محبوبیت بیشتری یافت. با ورود مدرنیسم به ایران، آثار فرهنگی ما با جریان‌های فکری و هنری غرب هم‌سو شد. به عنوان مثال اشعار فروغ با جنبش‌های فکری و هنری غرب در اواسط قرن بیستم هم‌راستا بود.

جنبش‌هایی مانند اگزیستانسیالیسم (دهه ۱۹۴۰-۱۹۶۰)، شعر اعترافی (دهه ۱۹۵۰-۱۹۷۰)، و سینمای مدرنیستی (دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰) و همچنین آثار شخصیت‌هایی مانند سیلویا پلات و آلبر کامو نه تنها فضای فرهنگی فروغ را که ویژگی‌های بیانی او را تحت تاثیر قرار داد. فروغ این جنبش‌ها را درونی کرد و با پیوند به تجربه زیسته‌ی خود به‌عنوان زنی که با محدودیت‌های جامعه‌ای به‌شدت پدرسالار و مذهبی دست‌وپنجه نرم می‌کرد بومی کرد. همچنین، شعر حجم یدالله رویایی تحت تأثیر جنبش‌هایی چون اکسپرسیونیسم انتزاعی (دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰)، اسپیشالیسم و فضا محوری در شعر و هنرهای تجسمی (دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰)، و شعر دیداری (دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰) شکل گرفت. علاوه بر این، آثار مدرنیست‌های برجسته غربی همچون تی.اس. الیوت و ازرا پاوند هم در شکل‌گیری این جریان شعری نقش مهمی داشت. مهدی گنجوی، پژوهشگر و منتقد ادبی ایرانی-کانادایی، عناصر زبانی چندلایه، تصاویر انتزاعی و فرم‌های غیرخطی رویایی را تلاشی برای به تصویر کشیدن یک جهان چندپاره و پراکنده می‌داند که خواننده را به تفاسیر شخصی دعوت کند. بنابراین، از نگاه من ویژگی‌های بیانی زبان در ادبیات واسطه‌ای مهم برای بازتاب و درک بافت فرهنگی، تجربه فردی و تحولات اجتماعی-سیاسی است.

سروده در وضعیت‌شناسی جهانی‌اش چگونه هست و سیر تکوینی‌اش در چیست؟

باید اعتراف کنم که هنوز نمی‌توانم با قاطعیت بگویم نسبت به وضعیت کنونی شعر خوشبین هستم یا بدبین. دنیایی که در آن شعر را «مصرف» و «عرضه» می‌کنم، به سرعت در حال دگرگونی و تحول پیوسته است. جنبه‌هایی

از وضعیت کنونی برای من نگران‌کننده است، به‌ویژه تأثیر شبکه‌های اجتماعی بر شعر، به‌خصوص شعر اینستاگرامی، که اغلب به منظور مصرف سریع و سطحی ساده شده و بیشتر به جملات پشت کامیون می‌ماند. لذت خواندن شعر در آرامش و غرق شدن در آن برای کشف و سیر، جای خود را به نگاه گذرا داده، که اغلب یا به عکس همراه شعر معطوف است و یا به شهرت شاعر. البته، این روند تنها به شعر محدود نمی‌شود؛ بلکه عملاً شبکه‌های اجتماعی تمامی فرم‌های ادبی را تغییر داده‌اند. مثلاً به‌خصوص در غرب اجرا خیلی محبوبیت پیدا کرده که با توجه به علاقه من به موسیقی شعر قاندا باید مثبت باشد. اما متأسفانه باز هم بخاطر الگوی کاپیتالیستی «مصرف» و «عرضه» اغلب این اشعار بیشتر شبیه شعار و یا مانیفست سیاسی هستند تا شعر، و فرصتی برای تخیل و تعامل مخاطب فراهم نمی‌کنند. با این وجود، جهانی‌شدن و پیشرفت‌های تکنولوژیکی برای شعر اتفاق‌های مثبتی را هم رقم زده است. به عنوان کسی که شعر را به دو زبان فارسی و انگلیسی می‌خواند، دسترسی به منابع آنلاین و ابزارهای هوش مصنوعی باعث شده که درک ارجاعات فرهنگی و تاریخی در شعرها برای من بسیار آسان‌تر شود و فاصله‌هایی را که ممکن بود مانع از درک بهتر شعر شود، تا حدی پر کند. این دسترسی، تعامل عمیق‌تری با سنت‌های ادبی جهانی ایجاد می‌کند و عملاً دامنه تعامل من را با شعر معاصر جهان گسترش داده است. یکی دیگر از جنبه‌های جالب پیشرفت تکنولوژی، نقش هوش مصنوعی در برجسته کردن این واقعیت است که بسیاری از آثاری که شبیه شعر به نظر می‌رسند، در واقع شعر نیستند. اگر متنی بتواند توسط هوش مصنوعی تولید شود، نمی‌توان آن را شعر واقعی دانست، زیرا هوش مصنوعی صرفاً آنچه را که دیگران پیش‌تر خلق کرده‌اند، بازتولید

می‌کند. هوش مصنوعی اغلب کلیشه‌ها، عبارات پیش‌بینی‌پذیر و الگوهای مرسوم را بدون نوآوری واقعی بازتولید می‌کند، که این شباهت زیادی به ضعف بسیاری از اشعار امروز دارد. آثاری که فقط زبان، فرم، حس یا اندیشه را نشخوار میکنند اما به‌طرز عجیبی محبوبیت تجاری دارند. فیلسوفانی مانند جaron لنینر، که بر محدودیت هوش مصنوعی در بازتولید خلاقیت انسانی تأکید دارند، استدلال می‌کنند که هوش مصنوعی فاقد ظرفیت «اصالت» واقعی است، زیرا تنها به داده‌های موجود متکی است و نمی‌تواند ایده‌ها یا بینش‌های نوآورانه ایجاد کند. به این معنا، هوش مصنوعی به طور غیرمستقیم به ابزاری برای تمایز میان شعر قوی و نوآور از آثار سطحی تبدیل شده است، زیرا به وضوح نشان می‌دهد که زبان چگونه می‌تواند در صورت تقلید صرف از فرم‌های گذشته، بدون ارائه چیزی نوین، به رکود برسد. اگرچه ممکن است هوش مصنوعی در آینده به تولید آثار ادبی پیچیده‌تر و خلاقانه‌تر برسد، محدودیت‌های فعلی آن اهمیت خلاقیت و نوآوری در خلق هنری را پررنگ‌تر می‌کند. سیر تکوینی شعر در آینده به احتمال زیاد به نحوه تعامل با تنش‌های میان عرضه و تقاضای بازار، پیشرفت فناوری‌های نوین، و رویارویی فرهنگی هر جامعه با تحولات شعر بستگی خواهد داشت. من فقط امیدوارم که در این مسیر، عمق و اصالت ادبی همچنان به‌عنوان ستون اصلی شعر جایگاه خود را حفظ کند.

نقش نقد را در کدام مؤلفه‌ها باید جستجو کرد؟

پاسخ به این پرسش، هم به درجه‌ای بستگی دارد که نقد از آن منظر صورت‌بندی می‌شود و هم به حوزه‌ای که نقد آن‌جا به کار می‌رود. نقد، مثل آینه‌ای است که خوبی‌ها و کاستی‌های سیستم، ایده، اثر یا هر چیز دیگر را بازتاب می‌دهد تا بستری برای تغییر و بازاندیشی فراهم

کند. اما اینکه نقد در چه چارچوبی صورت‌بندی می‌شود، نقش و جهت‌گیری آن را مشخص می‌کند. مثلاً، منظر فرهنگی به بررسی هنجارها و ارزش‌های اجتماعی می‌پردازد. نظریه‌های انتقادی، ساختارهای قدرت و نابرابری‌های سیستمی را به چالش می‌کشند. منظر روان‌کاوی انگیزه‌های ناخودآگاه را تحلیل می‌کند. منظر تقاطعی درک ما را از هم‌پوشانی ستم در تجربه‌های زیسته انسانی عمیق می‌کند. و... بسته به اینکه این نظریه‌ها و چارچوب‌ها در کجا به کار گرفته شوند، نقد بستری برای بررسی و تحلیل مؤلفه‌های مختص آن حوزه فراهم می‌کند. مثلاً، در هنر و ادبیات، نقد امکان کشف و تحلیل معانی و مفاهیم پنهان، زیبایی‌شناسی، بسترهای تاریخی و اجتماعی، تأثیرات فرهنگی، و غیره را فراهم می‌کند. اما هر حوزه دارای مؤلفه‌های ویژه‌ی خودش است که نقد بر پایه آن‌ها تدوین و اعمال می‌شود. می‌توان گفت نقد ابزاری است که قابلیت به‌کارگیری در هر حوزه‌ای را دارد و از طریق دریچه‌های متنوع می‌تواند به درک عمیق‌تر مؤلفه‌های مرتبط با آن حوزه کمک کند.

جایگاه فردیت در ادبیات امروز چگونه جایگاهی است؟

این پرسش را از دو منظر می‌توانم پاسخ دهم: یکی با توجه به ایران و یکی جهان. هرچند ایران به طور کامل از روندهای ادبی جهانی جدا نیست و هر روز بیشتر با فرهنگ غربی پیوند می‌خورد، اما هنر و ادبیات ایرانی، مثل بسیاری از فرهنگ‌های شرقی دیگر، کماکان عمیقاً جمع‌گرا است. یعنی آثار هنوز عمدتاً جامعه‌محور هستند و با فردیتی که در غرب می‌بینیم فاصله دارند. این ویژگی حتی در آثاری مثل فیلم‌های اصغر فرهادی، از جمله جدایی نادر از سیمین و فروشنده، که به ظاهر بر مسائل فردی تمرکز دارند، هم مشهود است. چون قصه در بستر

روابط خانوادگی و اجتماعی تعریف می‌شود و حول مسئولیت‌های جمعی و پیچیدگی‌های اخلاقی می‌چرخد. گرچه شخصاً سال‌هاست در ایران زندگی نمی‌کنم، مشاهداتم در کانال و نشریه‌های آنلاین و تجربه‌ام به‌عنوان داور مسابقه شعر «سوی روزن» نشان می‌دهد که اکثر آثار هنوز رگه‌های عمیق جمع‌گرایانه دارند. شعر خود من هم با وجود سال‌ها زندگی در غرب از این روند مستثنا نیست. این نشان می‌دهد که فردگرایی هنوز در ادبیات ایران نهادینه نشده است. اما غرب از دوره‌ی روشنگری استقلال فردی را به‌عنوان یکی از ایده‌های بنیادین خود تثبیت کرده است. این رویکرد در جنبش‌های معاصر، مثل پست‌مدرنیسم که بر تکرار دیدگاه‌ها و تفسیرهای شخصی تمرکز دارد و نظریه‌ی کوپیر که هویت‌های متنوع و سیال را در بر می‌گیرد، به شکل عمیق‌تری نمایان شده است. همچنین، نظریه‌ی تقاطع، که به‌عنوان فلسفه‌ی فراگیر شکل‌دهنده‌ی زندگی و اندیشه‌ی امروز مطرح است، ذاتاً فردگراست، چون بر پایه‌ی تجربه‌های زیسته‌ی فردی بنا شده است. حالا تمام این مکاتب فکری و جریان‌های اندیشه در چه بستری جاری بوده و هست؟ در عصر دیجیتال که به هر فرد منبری داده تا روایت‌های شخصی خود را در سطح جهانی به اشتراک بگذارد. بنابراین، عجیب نیست که فردگرایی به شکلی بی‌سابقه تقویت شده. با این حال، در سال‌های اخیر، در غرب شاهد گذار ملموسی به سمت جمع‌گرایی بوده‌ایم، که به نظر می‌رسد پاسخی به فردگرایی افراطی حاضر اشد. یکی از عوامل اصلی این تغییر، بحران‌های اقلیمی زمین بوده، که بر مسئولیت مشترک و همکاری جمعی متکی است. جنبش‌های عدالت اجتماعی مثل «جان سیاه‌ها اهمیت دارد» (بلک لایووز متر)، «من -هم- (#می‌تو)، و حمایت از حقوق جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس هم نابرابری‌های سیستماتیک را آشکارتر کرده و تمرکز را از

ادبیات مهاجر را با چه رویکردی باید تبیین وضعیت کرد به گزارش‌های زیر: الف: نگرش‌های جهان وطنی در ادبیات مهاجر چگونه موقعیتی دارند برای انسان امروز؟

در شرایط کنونی، که نظریه‌ی تقاطع و پسااستعماری بخش عمده‌ای از گفتمان‌های فکری و فرهنگی غرب را شکل می‌دهند، شعر مهاجرت به فضایی پر مخاطب برای کاوش در پیچیدگی‌های هویت، جابه‌جایی و حس تعلق تبدیل شده است. شعر مهاجرت اغلب ترکیبی از روایت‌های شخصی و تجربه‌های جمعی است که تقاطع نژاد، جنسیت، طبقه و مهاجرت را در چارچوبی پسااستعماری ترسیم می‌کند. مثلاً مجموعه «آسمان شب با زخم‌های گریز» نوشته اوشن وونگ، شاعر ویتنامی-آمریکایی، که در سال ۲۰۱۷ برنده جایزه تی.اس. الیوت شد، مهاجرت، خانواده و بقا را با جستاری شاعرانه در جنسیت و هویت ترکیب می‌کند. مجموعه «آموزش زایش به مادرم» نوشته ورسان شایر، شاعر بریتانیایی-صومالیایی که اشعارش الهام‌بخش آلبوم ۲۰۱۶ «لیموناد» بیانسه شد، تجربه مهاجرت را با عمقی شاعرانه از تبعید، زنانگی و پایداری به تصویر می‌کشد. ناتالی دیاز، شاعر بومی آمریکایی، در مجموعه شعر «عاشقانه‌ی پسااستعماری»، که جایزه پولیتزر ۲۰۲۱ را گرفت، به موضوعاتی چون غربت و حذف فرهنگی پرداخته است. اما در شعر مهاجرت، رویکردهای دیگری هم دیده می‌شود. برای نمونه، محمود درویش، شاعر برجسته فلسطینی در مجموعه «افسوس که بهشت بود» به جای تمرکز بر تجربه فردی تبعید، با بهره‌گیری از تصاویر شاعرانه‌ی جهان‌شمول، مقاومت جمعی فلسطینیان را با دغدغه‌های انسانی و جهانی پیوند می‌زند. عباس صفاری، شاعر ایرانی-آمریکایی، در مجموعه «کبریت خیس» با استفاده از طنزی ظریف، تضادها و تناقض‌های میان فرهنگ مبدأ

مسئولیت فردی به سوی تغییرات ساختاری بو جمعی سوق داده‌اند. انتقادات روشنفکرانی مانند مارک فیشر و روتگر برگمن هم در تضعیف ایدئولوژی فردگرایانه نئولیبرالیسم بی‌تأثیر نبوده است. فیشر در کتاب رئالیسم سرمایه‌داری به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه نئولیبرالیسم، با کشاندن انسان‌ها به انزوا، حس تعلق و مسئولیت جمعی را نابود کرده است. برگمن هم در کتاب «بشریت» بر ویژگی‌های ذاتی انسان همچون همدلی و همکاری تأکید کرده و انتقاد می‌کند که نئولیبرالیسم با ترویج رقابت بی‌حد، ارزش‌های جمع‌گرایانه را به حاشیه رانده است. این دیدگاه‌ها، راه را برای پذیرش رویکردهای جمع‌گرایانه‌تر هموار کرده‌اند. جریان فکری دیگری که این روزها در غرب در حال شکوفایی است، استعمارزدایی است که فردگرایی غربی را به شکل قابل‌توجهی به چالش کشیده است. هم‌زمان، افزایش محبوبیت فرهنگ‌های بومی نه تنها روابط جمعی و پیوند متقابل انسان‌ها با یکدیگر و با طبیعت را تقویت کرده، بلکه بستری برای بیان و پذیرش فرهنگ‌های غیرغربی هم، که اغلب رویکردی جمع‌گرایانه‌تر دارند، فراهم کرده است. رسانه‌های اجتماعی هم گرچه همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، از یک سو فردگرایی را تقویت کرده‌اند. اما از سوی دیگر، ماهیت ویروسی آن‌ها غالباً به جمع نسبت به فرد اولویت می‌دهد و رویکردی مبتنی بر «داده‌های کلان» ایجاد می‌کند که در آن روندها و الگوها بر صدای منحصربه‌فرد سایه می‌افکنند. به همین ترتیب، هوش مصنوعی که بر پایه داده‌های جمعی و تجمیع اطلاعات عمل می‌کند، این روند را بیش از پیش تشدید کرده است. از این رو، با افزایش نفوذ سیستم‌های هوش مصنوعی در تولیدات فرهنگی و فرآیندهای تصمیم‌گیری، احتمالاً شاهد گذار سریع‌تر غرب به سمت تفکری جمع‌گرایانه خواهیم بود.

و مقصد را با روایتی گاه تلخ و گاه شیرین نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد چگونه این چالش‌ها در شکل‌گیری هویت مهاجر تأثیر گذارند. لی-یونگ لی، شاعر برجسته چینی-اندونزیایی-آمریکایی، در مجموعه «بذر بالدار: یک خاطره» که در سال ۱۹۹۵ موفق به دریافت جایزه‌ی معتبر کتاب آمریکایی شد، با روایتی شاعرانه به کاوش در مفاهیمی چون مهاجرت، خاطره و هویت می‌پردازد. او با بازآفرینی فرهنگی از طریق پیوند با گذشته، چشم‌اندازهایی نو از بقا و مقاومت خلق می‌کند و تجربه‌ی انسانی مهاجرت را به شکلی عمیق و تأثیرگذار به تصویر می‌کشد. خود من بسته به این‌که شعرم را به فارسی می‌نویسم یا انگلیسی، شاهد تفاوتی محسوس در مضمون شعرهایم هستم. در فارسی، اغلب اشعارم به گذشته‌ای ناکجاآبادی اشاره دارند که احتمالاً نوشتارهای درونی‌ام را به عنوان کسی که از وطن دور است، انعکاس می‌دهند. اما در اشعار انگلیسی، ناخودآگاه همیشه به عنوان «دیگری» حضور دارم، حتی زمانی که درباره موضوعی جهان‌شمول می‌نویسم که من و یک کانادایی یکسان تجربه می‌کنیم. به نظر من، سبک شعر مهاجرت بیشتر به تجربه زیسته شاعر مهاجر و درک او از زندگی در محیط جدید برمی‌گردد.

نقش رسانه در بازتاب ادبیات مهاجرت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

رسانه ادبی در بازتاب ادبیات مهاجرت نقشی کلیدی دارد، اما متأسفانه در حال حاضر، به‌خصوص در میان دیاسپورا، بسیار کمیاب است. به خاطر پراکندگی خوانندگان فارسی زبان شعر در سراسر جهان، یافتن رسانه‌ای که به طور جهانی در دسترس باشد و بتواند به انتشار اخبار مربوط به مجموعه‌های جدید شعر بپردازد، یا آن‌ها را به طور تخصصی نقد کند بسیار دشوار است، چه برسد به زبان‌های دیگر ایرانی. من کتاب اولم، «دختر خرداد»، را

از طریق نشر افرا در آمازون منتشر کردم تا با بهره‌گیری از شبکه توزیع قدرتمند این پلتفرم، خرید آن برای مخاطبان جهانی آسان‌تر شود. با این حال، بار اطلاع‌رسانی درباره انتشار این کتاب عمدتاً بر عهده‌ی خودم افتاد. من ناچار بودم هر روز در اینستاگرام و فیسبوک محتوای ادبی تولید کنم تا بتوانم مخاطبی را که ممکن بود به اشعارم علاقه‌مند باشد، پیدا کنم. این کار برای فردی که شغل تمام‌وقت دارد، بسیار دشوار و زمان‌بر است. البته خوشبختانه، لطف بسیاری از عزیزانی که دغدغه ادبیات داشتند و در خارج رسانه‌های فرهنگی و ادبی را مدیریت می‌کردند، شامل حال من شد. در آن زمان، برنامه‌ای فرهنگی در صدای آمریکا پخش می‌شد که با من درباره این کتاب مصاحبه کرد. علاوه بر آن، رسانه‌هایی مانند رادیو همراه در کالیفرنیا، آوای تبعید رادیو زمانه در هلند، هفته‌نامه شهروند در تورنتو، نشریه شهرگان در ونکوور، و وبسایت‌های تخصصی شعر نظیر آوانگارد‌ها و مجله‌ی هفته در کانادا به معرفی و بررسی مجموعه شعرم پرداختند. با این حال، این تجربه به هیچ‌وجه با زمانی که کتاب مشترکم «حروف سربی» را با همکاری رضا روزبهانی در ایران منتشر کردم قابل مقایسه نبود. میزان پوشش خبری روزنامه‌ها و وبسایت‌های ایران در آن زمان به مراتب گسترده‌تر بود. این تجربه باعث شد دو کتاب بعدی‌ام را در ایران منتشر کنم. (که البته حالا طور دیگری فکر می‌کنم.) از سوی دیگر، به دلیل عدم حضور در ایران و نداشتن امکان شرکت در محافل ادبی، دسترسی به افرادی که ادبیات را به‌طور جدی و انتقادی دنبال می‌کنند، برای من میسر نبود. با این حال، خوش‌اقبال بودم که روزبهانی با لطف فراوان دو کتاب بعدی‌ام را به شخصیت‌هایی معرفی کردند که سال‌ها در حوزه‌های شعر، فمینیسم و ادبیات الگوی من بوده‌اند تا اشعارم را مورد نقد و بررسی قرار دهند. تمام این

دور که ای کاش روزی عملی شود: مثلاً ایجاد نشریات آنلاین جهانی و کانال‌های رسانه‌ای اجتماعی، از جمله یوتیوب و پادکست‌ها، که به نقد و بررسی آثار ادبی می‌پردازند، نه فقط برای دیاسپورا، بلکه برای شاعران و نویسندگان داخل ایران که تصمیم به انتشار آثار خود از طریق کانال‌های مستقل گرفته‌اند. همچنین، وبسایت و اندیشکده‌ای مستقل که امکان انتشار مقالات علمی در موضوعات ادبی را فراهم کند و بشود برای کارهای دانشگاهی به آن ارجا داد. علاوه بر این، برگزاری مسابقات و رقابت‌های جهانی به صورت منظم (سالانه یا نیم‌سالانه)، که می‌تواند از طریق پلتفرم‌های مستقل مثل کانال‌های یوتیوبی و پادکست‌های ادبی پوشش داده شود. البته، برگزاری جشنواره‌ها یا رویدادهای شعر جهانی مانند شب شعر تیرگان، که مثلاً برای من فرصتی فراهم کرد تا در کنار رویایی و بزرگان دیگر شعرخوانی کنم. در نهایت، علی‌رغم چالش‌ها، باور دارم که این ایده‌ها می‌توانند به تغییرات مثبتی در دنیای ادبیات مهاجرت و شعر فارسی منجر شوند، اگرچه تحقق آن‌ها به زمان و منابع قابل توجهی نیاز دارد.



جزئیات را شرح دادم تا بگویم که یک رسانه تخصصی ادبی تا چه اندازه می‌تواند اهمیت داشته باشد، به‌ویژه رسانه‌ای آنلاین که برای مخاطبان دیاسپورا و افرادی که در مناطق حاشیه‌ای ایران هستند، قابل دسترس باشد.

شرایط فعلی ادبیات مهاجرت ایران در زبان پارسی چگونه است؟

من فقط می‌توانم از تجربه شخصی خودم و شاعرانی که می‌شناسم صحبت کنم، اما در غیاب یک رسانه مؤثر برای شعر فارسی در دیاسپورا، و نبود رقابت‌ها و رویدادهای ادبی، نشریات و نقد تخصصی، و پراکندگی مخاطب شعر در خارج از ایران، انتشار آثار به زبان فارسی در دیاسپورا به طور فزاینده‌ای بی‌فایده شده است. به همین دلیل، افراد مسیرهای متفاوتی را برگزیده‌اند. برخی شعر را کاملاً کنار گذاشته‌اند، برخی تسلیم سانسور و انتشار در ایران شده‌اند، برخی راه‌هایی برای انتشار آثارشان به صورت زیرزمینی پیدا کرده‌اند، و برخی به نوشتن به زبان کشور میزبان خود روی آورده‌اند. این آخری، مسیری است که من و بسیاری دیگر انتخاب کرده‌ایم که به نظر من غم‌انگیز است، چون ارتباطات فرهنگی و زبانی ما با زبان جدید هرگز به عمق زبان مادری‌مان نخواهد رسید.

پیشنهادهای شما برای وحدت رویه ادبیات مهاجرت در چه مواردی خلاصه می‌شوند؟

پیش از تجویز نسخه بگویم که راه حل دادن کار ساده‌ای است، اما بدون منابع کافی، نمی‌توانم تصور کنم که چگونه این ایده‌ها به مرحله اجرا برسند. بیشتر شاعرانی که می‌شناسم برای گذران زندگی به شغل‌های تمام‌وقت مشغول هستند که به شعر چندان مرتبط نیست. احتمالاً شما بهتر از من می‌دانید که متأسفانه فعالیت‌های فرهنگی در فرهنگ ما درآمدزا نیست. بنابراین پیشنهاد من را بگذارید به حساب رویایی